

جغرافیایی تاریخی شهر زوزنی تا قرن دهم ه.ق

کبری عرب زوزنی*

اشاره

سرزمینی که هم اکنون به نام بخش جلگه زوزن در گوشه فراموش شده‌ای از شهرستان خواف در استان خراسان رضوی وجود دارد، براساس منابع موجود از دوران قبل از اسلام تا نیمه قرن هشتم هجری شهری بزرگ و قابل توجه بوده است. زوزن در آن دوران شهری بوده است به مانند شهرهای همجوار شهرهایی مانند: گناباد، تربت حیدریه، قاین ولی در بعضی زمینه‌ها چون مشاهیر نامدار و رجال سیاسی کمی از شهرها همجوار هم جلوتر بوده است. بخصوص این که زوزن ملک نشین بود و بر نواحی اطراف خود تسلط داشته این امر به ویژه در قرن چهارم تا قرن هشتم از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. البته شهرهای همجوار زوزن موجودیت خود را حفظ کرده و حتی از گذشته خود پا به جلوتر گذاشته اند ولی از شهر زوزن چیزی جز یک روستا با سیصد یا چهارصد خانوار و یک مسجد و یک تپه عظیم الجثه به نام قلعه قاهره چیزی باقی نمانده است.

از گذشته‌های دور نام زوزن به عنوان اسم این مکان جغرافیایی به شکل‌های متفاوت ضبط گردیده است. چنان که یاقوت حموی در معجم البلدان^۱ به نقل از ابوالحسن بیهقی زوزن ضبط کرده است.^۱ ولی در برخی از نوشته‌ها زوزن بر وزن کوزن^۲ و یا زوزن^۳ آمده است. البته مراجع گوناگون و فرهنگ نامه‌ها هم هر کدام چند خطی درباره تلفظ زوزن نوشته اند^۴ ولی به نظر زوزن به ضم^۵ اول از اکثریت برخوردار است و مردم این ناحیه نیز زوزن را با ضم اول تلفظ می کنند

* دانشجوی کارشناسی تاریخ - دانشگاه فردوسی مشهد

۱- حموی، یاقوت: معجم البلدان، بیروت، ۱۹۷۹.

۲- آندره، گدار: آثار ایران، ج ۴، بخش ۱

۳- فهرست بلوئیه، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴- برای کسب اطلاعات هر چه بیشتر درباره تلفظ واژه زوزن به این منابع مراجعه کنید: حسینی کازرونی، احمد: اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی با ذکر حوادث زمان نویسنده، ص ۱۲۸ نفیسی، اکبر: فرهنگ نفیسی ج ۳، ص ۱۱۷۹۱: فرهنگ جهانگیری، ص ۲۰۱۹، دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۹۱۶: خسروی، محمدرضا: جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، به نشر، مشهد، ۱۳۶۴، ص ۱۳۴.

درباره وجه تسمیه زوزن به عنوان اسم این مکان نظرات گوناگونی به رشته تحریر درآمده که قدیمی ترین نظریه در معجم البلدان حموی به نقل از ابوالحسن بیهقی آمده است؛ حموی این گونه می نویسد:

«آتشی که زرتشتیان می پرستیدند از آذربایجان به سیستان و دیگر جای از طریق زوزن حمل می شد و بر پشت شتر، چون شتر حامل آتش مقدس به ناحیه زوزن می رسد سینه بر زمین می زند و از آنجا بر نمی خاست، برخی از عمله آتش به شتر گفتند زوزن؛ ای عجل بشتاب و شتر را زدند که به حرکت در نیامد لیکن چون اطاعت نکرد به اجبار در آن موضع آتشکده ساختند برای نگهداری آتش»^۱

در این وجه تسمیه زوزن از کلمه «زوزرن» به معنی تلاش کن» گرفته شده است.

خسروی در کتاب جغرافیای تاریخی ولایت زاوه این وجه تسمیه را دلنشین نمی داند.^۲

نظریه دیگر که در مقدمه کتاب المصادر که توسط تقی بینش نوشته شده زوزن را متشکل از دو بخش «زو» و «زن» می داند، زو را دره تنگ که به علت جهت آب به وجود آمده است معنی کرده وزن را مخفف زنه، زمینی که از آن آب می تراود یا تراوش می کند و در مجموع زوزن را به معنای مکانی که از آن آب می تراود نوشته است.^۳

این نظریه هم با موقعیت فعلی زوزن که در دشت وسیع واقع شده است کمتر مطابقت دارد، البته درباره گذشته بسیار دور زوزن اطلاعی در دست نیست.

محمدحسن خان اعتماد السلطنه نویسنده دوره قاجار در کتاب دره التیجا فی تاریخ آل اشکان در بسیاری از موارد از سوز به عنوان شهر شاهان اشکانی نام برده است و در کتاب تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران که در ضمیمه کتاب دره التیجا آمده تصریح می کند که سوز یا شهر زوزن شهر شاهان اشکانی است که ما بین هرات و نیشابور قرار دارد.^۴

۱- حموی، یاقوت: همان، ج ۳ ص ۱۵۸.

۲- خسروی، محمدرضا: جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، به نشر، مشهد، ۱۳۶۴، ص ۱۴۴.

۳- همان، ص ۱۴۵، به نقل از تقی بینش، مقدمه کتاب المصادر، ص ۶۰.

۴- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم: رجال شرقی خراسان، به نشر، مشهد، ج ۱ ص ۷۳.

این نظریه را ابراهیم زنگنه در رجال مشرق و محمدرضا خسروی در تاریخ جغرافیایی ولایت زاوه آورده اند و اطلسهای تاریخی نشان می دهد که مکان برخاستن پرثوه و یا پارت در طول غربی هرات مشخص شده جایی است که بعدها در آن زاوه و زوزن آشکار شده است.^۱ باید در نظر داشت که تاریخ اشکانیان به روشنی مشخص نیست و اثبات این امر که خاستگاه آنها این شهر بوده مشکل می نماید.

یک نظریه دیگر وجود دارد که مردم محلی و بخصوص بزرگان دیار به آن اعتماد دارند و آن این که حاکم این مکان زنی بوده و این نام به عنوان ملک زن برای آن انتخاب شده است. لباف خانیکی باستان شناس، وجه تسمیه‌ای با استفاده از منابع قدیمی ارائه نموده است که در این وجه تسمیه زوزن را با دنیای اساطیر مرتبط می سازد. در این نظریه که «زو» خدای طوفان دانسته شده و «زن» را هم با استفاده از کتاب کاروند و کسروی پسوند جا و مکان آورده و در مجموع زوزن راجایگاه طوفان و باد دانسته است. این وجه تسمیه برای زوزن که بیشتر ایام سال در معرض باد و طوفان و گرد و خاک قرار دارد تا حدودی درست می نماید.

جغرافیای تاریخی زوزن

محمد جوادمشکور که خود از محققان و پژوهشگران بزرگ است زوزن را در زمان اشکانیان و ساسانیان از شهرهای مهم و جزئی از سرزمین پارت دانسته است.^۲ زوزن و خواف در حدود سال ۳۰ هـ. ق توسط مسلمانان فتح شد. و قیس بن هیثم سلمی در این دیار به حکومت رسید.^۳

در دوران عباسی حدود سال صد و سی و دوم هجری در زمان منصور از همین ولایت پیغمبری دروغین به نام «به آفرید» خودی نشان می دهد که برخی معتقدند که زوزنی بوده است.

۱- اعتماد السلطنه، حسن: *تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید*، امیرکبیر، تهران، بی تا، ص ۱۰۰.

۲- مشکور، محمد جواد: *ایران در عهد باستان*، زرین، تهران، ۱۳۶۴، صص ۲۲-۱۵-۱۴.

۳- بیرونی، محمد بن احمد: *آثار الباقیه، عن القرون الخالیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، ۱۳۳۱، ص ۳۱۴.

در زمان حکومت‌های ایرانی پس از اسلام تنها در زمان صفاریان از زوزن یاد شده و زوزن و خواف را در شمار اقطاعات برادر کهنتر لیث صفاری یعنی علی بن لیث آورده‌اند.^۱

بعد از حکومت صفاریان، سامانیان در ولایت خراسان و ماوراءالنهر حکومت را به دست می‌گیرند (حدود ۲۶۱ تا ۳۹۴ ه.ق) در کتبی که در این محدوده زمانی و در زمان حکومت سامانیان به رشته تحریر درآمده اشاراتی نیز به زوزن شده است.

اصطخری (متوفی ۳۶۱ ه.ق) در مسالک و ممالک زوزن را به عنوان یکی از نواحی ۲۱ گانه نیشابور آورده که در مسیر راههای گناباد، قاین و هرات بوده است.^۲

جیهانی هم در کتاب اشکال العالم زوزن را از توابع نیشابور و در مسیر قاین و هرات آورده است.^۳

کتاب حدود العالم که نویسنده آن نامعلوم است در حدود سال ۳۷۲ ه.ق نوشته شده درباره زوزن این‌گونه آورده که «زوزن از توابع نیشابور است، از جاهای پر کشت و «پرتوشه» است و از مردم آن به استادی در کرباس بافی انبوه به ظرافت یاد کرده است».^۴

ابن حوقل در کتاب صوره الارض هم زوزن را بین راههای گناباد و قاین و هرات آورده که از این طریق با سایر شهرها و ولایات و ایالات ایران مرتبط بوده است، و زوزن را هم ردیف با ری آورده است.^۵

مقدسی نویسنده معروف دیگر که کتاب خود را در قرن چهارم نوشته است درباره زوزن بهتر از نویسندگان قبلی شرح داده است او می‌گوید: زوزن یکی از ده شهر مهم نیشابور است «دارا با شهرکی است بزرگ در چهل فرسنگی مرکز آباد و پر از جولاهاگان و لیاده دوزان».

۱- خسروی، محمد رضا: همان، ص ۲۰۵.

۲- اصطخری، ابراهیم: مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۳۷، ص ۲۰۵.

۳- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، اشکال العالم، ترجمه علی کاتب، به نشر، مشهد، ۱۳۶۸، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۴- حدود العالم، تصحیح منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۹۴.

۵- ابن حوقل، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، صص ۱۶۳-۱۸۴-۱۹۰.

در ادامه مقدسی ولایات تابعه نیشابور را از نظر تقسیمات کشوری به چهار خان و دوازده روستا و سه خزینه و یک قصر و یک خانه و بیش از یکصد منبر تقسیم کرده است که خانه «زوزن» و قصر را بورزجان نامیده است.

از لحاظ سیاسی مقدسی، زوزن را با نام مصر یاد می‌کند و در تعریف مصر این گونه آورده است. «مصر در نزد عوام نیز هر شهر بزرگ است چون ری، موصل، رمله ولی مصر را شهری می‌گویم که سلطان بزرگ در آن می‌نشیند و دیوانها باشد، والیان از آنجا فرستاده شدند و شهرهای یک اقلیم بدان وابسته باشند مانند: دمشق، قروان، شیراز». چه بسا مصر چند ناحیت و هر ناحیه چند مدینه [شهر] داشته باشد. شهر معروفی که استقلال قضایی و مالی داشته و حاکم آن مالیت قلمرو خود را جمع آوری می‌کرده و بدون دخالت حکومت مرکزی در خزانه خویش نگه داشته است.^۱

در دوره غزنویان زوزن جایگاه علما و سیاستمداران بود که غزنویان با توسل به این سرچشمه از علم، دانش، هنر و سیاست توانستند به حاکمیت خود ادامه دهند. در قرن پنجم عظمت زوزن چنان بود که امرای دست نشانده آن عنوان ملوک داشتند و چون سلطان بر قلمرو خود از زوزن تا سیستان حکومت می‌کردند که به منزله کشوری دردل خراسان بود و پادشاهان آن در زوزن حکم می‌راندند.^۲

در این عصر بزرگانی چند از زوزن مسئولیت امور فرهنگی و سیاسی را عهده‌دار بودند. از جمله عبدالکافی زوزنی^۳ استاد و مدرس فرزندان سلطان محمود غزنوی و بوسهل زوزنی وزیر سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود^۴. و همچنین خواجه ابونصر مشکان زوزنی دبیر دیوان رسایل همان پدر و پسر بوده است.^۵

۱- مقدسی، محمد بن احمد: *احسن التقاسیم*، ترجمه علینقی منزوی، کاویان، تهران، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۶۷ - ۷۲، ص ۴۲۵.

۲- مستوفی، حمدالله: *نزهة القلوب*، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۵۲.

۳- مجد خوافی، *روضه الخلد*، به کوشش محمد فرخ، تصحیح خدیو جم، زوار، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۴۲.

۴- عباس پرویز، *تاریخ دیالمه و غزنویان*، علمی، تهران، ۱۳۲۶، ص ۲۵۲.

۵- صفا ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ص ۶۳۳.

بعد از غزنویان حکومت ایران و خراسان بزرگ به دست سلجوقیان افتاد، دوره حکومت آنها از سال ۳۶۶ هـ. ق تا ۵۹۰ هـ. ق به طول انجامید. در این دوره هم مردانی از سرزمین زوزن عهده‌دار فرهنگ، ادب و سیاست بوده‌اند که از هر جهت در زمان خود کم نظیر هستند. اگر این سخن را که خواجه نظام الملک مرد قدرتمندی که ۳۵ سال صاحب اختیارات ایران بوده از بازماندگان امرای ملوک زوزن بوده^۱ را درست بدانیم منطقه خواف تا اواخر عهد ملکشاهی و سپس تا پایان دوره سلجوقی که پسران نظام الملک نیز قدرت را در دست داشتند به اعتبار وجود آنان می‌بایست رو به اعتلا و آبادی باشد.^۲

از جمله افراد سیاسی زوزنی دربار سلجوقی می‌توان به کمال الملک ادیب ابوجعفر محمدبن احمد مختار^۳ زوزنی رئیس دیوان انشاء ملکشاه و سیدالروساء معین الملک محمد داماد خواجه نظام الملک طوسی^۴، کمال الدوله صاحب دیوان انشاء و اشرف ملکشاه سلجوقی^۵ اشاره کرد. گذشته از آنچه آمد در منابع دوران سلجوقی به نوعی به شهر زوزن پرداخته شده است. ابوعبدالله حاکم نیشابوری که در نیمه دوم قرن چهار کتابی به نام تاریخ نیشابور به رشته تحریر درآورده فهرست‌وار بزرگان و دانشمندان نیشابور را برمی‌شمارد. در این اثر از چهارده تن از فقهاء شعرا و محدثان زوزنی خواف نام برده است.^۶

علی بن حسن باخرزی مؤلف دمیة القصر و عصره اهل العصر هم درباره زوزن این گونه می‌نویسد: «نیشابور ۱۲ ناحیه دارد و زوزن در میان آنها سر است، زوزن به آسیابی می‌ماند که بر

۱- خسروی، محمد رضا: همان، ص ۱۶۱.

۲- همان، ص ۱۶۱.

۳- آشتیانی، عباس: وزارت در عهد سلجوقی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، بی‌نا، تهران، ۱۳۳۸، صص ۶۷-۷۵.

۴- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم: همان، به نقل از اقبال آشتیانی، عباس: همان، صص ۵۸-۵۷.

۵- اقبال آشتیانی، عباس: همان، صص ۶۷-۷۵.

۶- همان.

مدار دانش می‌چرخد خاکی بسیار گرمی دارد. بوستانی است که به مردان بزرگ آراسته شده است»^۱.

همین علی بن حسن باخرزی می‌نویسد که به من خبر رسیده است که شیخ امامی مولوکی، زوزن را دیده و گفته است که شهری است که دارای شتر نر بسیار، در زوزن کسی از علم و ادب بی بهره نیست و گویا حلقه‌های درس و ادب در آنجا بسیار است. ممکن نیست دانشمندی چشمش به آثار زوزنی‌ها بیافتد و خواستار آنها نشود. به همین جهت است که زوزن را بصره کوچک نامیده اند همین نویسند در ادامه به معرفی ۴۰ تن از شعرا و ادبا عربی سرای زوزن پرداخته است.^۲ در این دوره است که نویسند و مؤلف بزرگی همچون ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی (متوفی ۴۸۶ هـ. ق) از دیار زوزن بر می‌خیزد، او اولین فارسی زبان است که مصادر ادبیات عرب را به نام المعاصر زوزنی به نوشته تحریر در می‌آورد.^۳

پیش از به پایان بردن بحث در این دوره باید یادآوری کرد که اسماعیلیان که در زمان سلجوقیان در نواحی مختلف ایرانی نفوذی داشتند زوزن را هم تصرف کرده بودند، شهر زوزن زیر سلطه اسماعیلیان قرار داشت و مرکز مهم ترانزیت بود.^۴

احمدیان، صاحب کتاب جغرافیای شهرستان بیرجند می‌گوید: قلمرو اسماعیلیان محدوده وسیعی از قهستان را که تا ترشیز ناحیه (نه‌بندان) امتداد داشت در بر می‌گرفته است.^۵ و از جمله شهرها مهم این نواحی زوزن بوده است.

۱ - حاکم نیشابوری، ابو عبدالله: تاریخ نیشابور، تصحیح شفیع کذکنی، نشر آگه، صص ۶۹ ۶۶ ۵۳ ۳۷، ۳۵، ۳۳.

۲ - باخرزی، علی بن حسن: دمیه القصر و عصره اهل العصر، محمد التوفی، دار الحلیل بیروت، ۱۹۹۳، ج ۲ صص ۱۳۳۱ تا ۱۴۲۲.

۳ - زوزنی، حسین بن احمد: المصاهر، مقدمه فقه بینش باستان، مشهد، ۱۳۴۵، صص ۲۴، ۲۵، ۲۵.

۴ - استویالوومیل، ولادیمیرونا، تاریخ اسماعیلیان در ایران، سده ۵ - ۷ هجری، ۱۱ - ۲ میلادی، ترجمه پروین منزوی، اشاره، تهران، ۱۳۷۱، ص ۶۱۶.

۵ - احمدیان، محمدعلی: جغرافیای شهرستان بیرجند، با اشاراتی به تاریخ و فرهنگ شهرستان، به نشر، مشهد، ۱۳۷۴، ص ۷۰.

بعد از فرمانروایی سلجوقیان، حکومت خراسان به دست خوارزمشاهیان افتاد که از حدود ۵۹۰ هـ.ق آغاز شد و تا سال ۶۳۶ هـ.ق بعد از حمله دوم مغول ادامه یافته است. در این دوران نیز خوارزمشاهیان از سیاستمداران و بزرگان زوزن بی نصیب نبوده‌اند، از جمله ضیاء الملک زوزنی عهده‌دار وزارت سلطان محمد خوارزمشاهی بود.^۱ در همین دوران ملک قوام الدین زوزنی به عنوان حاکم زوزن بر کرمان تا بندرعباس حکومت می‌راند و کسانی چون شرف الملک معین زوزنی و فخرالملک محمود زوزنی وزیر جلال الدین قراختایی بوده‌اند. در این عصر و بخصوص از قرن پنجم تا هفتم قدرت ملوک زوزن بسیار پرآوازه و ممتاز بوده است.

یکی از منابع بسیار مهم دوران خوارزمشاهی و دوران واپسین سال حمله مغول به خراسان معجم البلدان یاقوت حموی است می‌باشد که در حدود سال ۶۱۶ هـ.ق به رشته تحریر درآمده است. یاقوت در اثر خود زوزن را جزء شهرهای وسیع نیشابور و دارای ۲۴ قریه نوشته است و بسیاری فضیلتها از لحاظ سیاسی و اقتصادی فرهنگی بدو نسبت داده است.^۲ یاقوت زوزن را با نام بصره کوچک وصف کرده است. حموی از تعریف بصره کوچک این گونه نوشته است «كانت تعریف بالبصره الصغری اكثر من اخرجت من الفضلا و الادبا و اهل العالم». البته کسانی چون سمعانی پیش از یاقوت حموی زوزن را بصره کوچک نام نهاده‌اند، سمعانی می‌نویسد:

«الزوزنی سیکون الوا و بین الزابین و فی آخر هذا النسبه ای زوزن و هی بلده کبیره بین هرات و نیشابور و کان بعضهم الکبر قال زوزن هی البصره الصغر اکثره علمائها و فضلائها و قیل ان امارتها تعدیل اماره مدینه کبیره به خراسان و كذلك القضا بها و حدودها متصله و دالبوز جان و هی من الناحیه الاخر بقهستان خرج منها جماعه من العلماء فی کل فن منهم».^۳

۱- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم: همان، صص ۸۹-۹۰.

۲- حموی، یاقوت: همان، ج ۳، ص ۱۵۸.

۳- سمعانی، الانساب، صص ۴۱۸-۵۶۰.

در مجموع سماعی زوزن را به داشتن علمای بزرگ توصیف می نماید و در ادامه عده‌ای از معاریف و علمای زوزن را بر می‌شمارد که عموماً در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم از شهرت برخوردار بوده اند.^۱

در روستای فعلی زوزن تنها دو اثر تاریخی به نام مسجد ملک و ارگ موجود است که متعلق به دوران خوارزمشاهیان وجود دارد.

ملک قوام الدین مؤید الملک زوزنی^۲ در سال ۶۰۰ تا ۶۱۶ هـ. ق مسجد بزرگ و زیبایی در زوزن بنا کرد که هنوز پایه‌های عظیم آن از دور چشم هر مسافر را به خود جلب می نماید. آثار باقی مانده این مسجد معرف معماری و تزئینات قرن هفتم هـ ق می باشد. ساختمان ایوان و طاق‌ها و سایر ریزه کاریهای هنری آن موجب شد. این بنا در شمار زیباترین مساجد تاریخی قرن هفت هجری محسوب شود.^۳

بنای دیگر زوزن که متعلق به دوره خوارزمشاهی است ارگ معروف آن است. در سیرت جلال الدین منکبرنی راجع به این بنا که ظاهراً باقی مانده قلعه قاهره زوزن است این گونه آمده است: «جلال الدین با جمعی از خوارزمشاهیان که به وی متصل بودند به راه افتاد و می راند تا به قلعه قاهره که مؤید الملک صاحب کرمان در زوزن بنا کرده بود رسید. قلعه‌ای که آتش پاسبان از غایت بلند آن به شکل ستارگان در نظر می آمد میخواست که در آن متحصن شود عین الملک داماد مؤید الملکه محافظ قلعه بود رسولی به وی فرستاد و از تحصن به قلعه تحذیر بلیغ کرد و گفت:

۱- همان، صص ۴۱۸-۵۶۰.

۲- مصائب، غلامحسین: *دایره المعارف فارسی*، ذیل واژه زوزن، چاپ فرانکین، زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم:

سیمای هزار ساله خواف، ص ۲۳.

۳- زنده دل، حسن: *مجموع راهنمای جامع ایرانگردی خراسان*، صص ۱۳۳-۱۳۴. (برای کسب اطلاعات کارشناسی و مهندسی مسجد زوزن به پایان نامه مساجد ایران در دوران خوارزمشاهیان خراسان مراجعه نماید گزارشات آقای لباف و شهریار عدل، اندره گذار درباره این بنا در این اثر (مساجد دوران خوارزمشاهیان خراسان) ثبت شده است.)

امثال پادشاه را نشاید در قلعه پناه بردند اگرچه بنای آن بر فرق وهامه جوزا بود.^۱ پس از آن جلال الدین پس از دریافت وجهی از ملک زوزن از آنجا می‌رود.

درباره عظمت و بزرگی بنا سخن بسیار است از جمله حمدالله مستوفی در نزه القلوب از آن به عنوان کاخ عالی یاد نموده است.

مساحت بنا حدود ۵۰۰ متر و ارتفاع آن ۲۰ متر است و در فاصله صد متری شمال شرقی مسجد ملک قرار دارد.^۲

با از میان رفتن حکومت خوارزمشاهیان توسط مغولان حکومت ایلخانی بر ایران و خراسان حاکم می‌گردید در منابع دوره مغول در خصوص حمله این قوم به خوآف و زوزن اطلاع چندانی نیامده است، به طور مثال وصاف الحضرة در تاریخ و صآف که به شرح حمله مغول به ایران و بخصوص خراسان می‌پردازد می‌گوید از چهار شهر خراسان بلخ را چنگیز خان به نفس خود خراب کرد و مرو و هرات و نیشابور به دست تولى خان ویران شد و به توس و جاجرم و جوین و بیهق و خوآف و سرخس لشکر فرستاد و بنیاد وجود همه را نیست کرد.^۳

از مطالعه کتاب تاریخ رشید الدین فضل الله^۴ و دیگر متون^۵ این عصر در می‌یابیم، که هنوز ملک زوزن با وجود حملات و تاخت و تازهای امیر نوروز و غازان خان و دیگر مغولان در بلاد خوآف برای خود عنوانی داشته‌اند، این احتمال وجود دارد که کسی به طور جدی معترض زوزنیها نشده و حتی گاهی هم از زوزنیها حمایت می‌شده است.

در دوره حکومت ایلخانان به سال ۷۳۷ هـ. ق در شهر خوآف و زوزن به سال ۷۳۷ هـ. ق زلزله‌ای رخ داد که پیامد آن خرابی و ویرانی برای زوزن بود و حیات نیمه‌جان برای خوآف.

۱- نسوی، شهاب الدین محمد: سیرت جلال الدین منکبیری، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۴، ص ۹۱.

۲- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم: همان، ص ۴۹.

۳- وصاف الحضرة، تاریخ و صاف، به کوشش عبدالحمید آیتی، بنیاد فرهنگ، ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۲۳.

۴- رشیدالدین، فضل الله: جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، اقبال، تهران، ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۶۸۴.

۵- رشیدالدین، فضل الله: تاریخ مبارک غازانی، ستن اوستین، انگلستان، ۱۹۴۰، ص ۳۵.

مجد خوافی شاعر و نویسنده قرن نهم در قطعه کوتاهی زلزله خواف و زوزن را که به زلزله جیرف معروف است این گونه شرح می دهد:

صبح دوشنبه ربیع نخست	شب چاره و هفتصد و سی و هفت
زمین جنبشی کرد بر اهل خواف	بسی فتنه تا روز محشر به خفت
اگر بگذرد بر نواحی جزر	به بینی که با آن جماعت چه رفت
کجا مسجد جمع و سقف طاق	کجا قصر فیروز و ایوان تخت ^۱

پس از زلزله، زوزن که روزگاری شهری بود آبادان و محل پیدایش علما و فضلاء تبدیل به دهی گردید، و در تقسیمات سیاسی و کشوری زیر پوشش نام خواف قرار گرفت.^۲ از آن زمان به بعد زوزن به عنوان یک روستا با جمعیتی تقریباً صعودی روزگار گذرانده است و اکنون جمعیتی حدود ۲۰۰۰ نفر را دارا است، بعدها در دوره تیموریان زوزن و خواف ربع هرات قرار گرفت و عنوان قصبه داشته است ولی عنوان مرکز دشت زوزن را حفظ کرده است.^۳

معین الدین اسفرازی (۸۹۷-۸۹۹ هـ. ق) مولف کتاب *روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات* یکی از نویسندگان نامدار خراسان در سده نهم هجری و از سخنرانان و منشیان زبردست دربار سلطان حسین بایقرا و از استادان مدرسه هرات، به تعریف و تمجید از زوزن می پردازد و از رجال و مشاهیر سیاسی و علمی آن به فراوانی یاد کرده و آنها را به سیاست و دیانت علوم مختلف ستوده است.^۴ از زمان صوفیان به بعد زوزن و خواف کاملاً از چشم دولتیان افتادند. پس از این دوران، دیگر از زوزن نه نامی برده شد و نه مشاهیر نامداری پایه به عرصه گیتی گذاشتند. جز این که هرگاه لغت نامه نویسان و فرهنگ نویسان به واژه زوزن رسیدند آن را دهی در شهرستان خواف معرفی کردند با پیشینه تاریخی درخشان.^۵

۱- مجد خوافی: همان، ص ۱۱۷.

۲- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم: همان، ۸۴.

۳- همان، ص ۸۴.

۴- اسفرازی، معین الدین محمد: *روضات الجنات*، فی اوصاف مدینه الہرات تصحیح محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸، جلد اول صص ۲۷، ۳۱۷، ۳۱۵، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰.

۵- مصلح غلامحسین: *المصادر*، ج ۱، ص ۱۱۹۲، کرزی، میرجلال‌الدین: *فرهنگ لغات و تعبیرات و تشریح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی سمرقانی*، مرکز، تهران، ۱۳۷۴، ج ۱ ص ۲۲۷، معین، محمد: *فرهنگ فارسی*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵، ج ۵ ص ۶۶.

کتابنامه

- ۱- احمدیان، محمدعلی: *جغرافیای شهرستان بیرجند با اشارتی به تاریخ و فرهنگ شهرستان*، ۱۳۷۴.
- ۲- انجوی شیرازی، میرجلال الدین حسینی فخرالدین حسنی: *فرهنگ جهانگیری*، تصحیح رحیم عقیقی، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۵۱، ج ۲.
- ۳- استویالومیلا، ولادیمیرونا، *تاریخ اسماعیلیان در ایران سده ۵-۷ هجری، ۱۱-۱۳ میلادی*، ترجمه پروین منزوی اشاره، تهران، ۱۳۷۱.
- ۴- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، *تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۵- اسفرازی، معین الدین محمد: *روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات*، تصحیح محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸، ج ۱.
- ۶- ابن حوقل، *صوره الارض*، ترجمه جمفر شمار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.
- ۷- ابوالفداء، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالحمید آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.
- ۸- اقبال آشتیانی، عباس: *وزارت در عهد سلاجقه*، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۳۸.
- ۹- اصطخری، ابراهیم: *المسالك والممالک*، به اهتمام دکتر ایرج افشار ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۴۷ - تهران ۱۳۶۸.
- ۱۰- بیرونی، محمد بین احمد: *آثار باقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، ۱۳۳۱.
- ۱۱- باخرزی، علی بن حسن: *دمیه القصر و عصره اهل العصر*، تحقیق محمد التواریخی، دارالجیل، بیروت، ۱۹۹۳.
- ۱۲- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله: *تاریخ نیشابور*، تصحیح شفیعی کدکنی، نشر آگه، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۳- حسینی کازرونی، احمد: *اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی با ذکر حوادث زمان*، آیات، تهران، ۱۳۷۴، ج اول ۱۳۷۴.
- ۱۴- جیهانی، ابوالقاسم احمد: *اشکال العالم*، ترجمه علی کاتب، مشهد، به نشر، ۱۳۶۸.
- ۱۵- کزازی، میرجلال الدین: *فرهنگ لغات و تعبیرات و شرح اعلام و مشکلات دیوان*، خاقانی شروانی، مرکز، تهران، ج اول، ۱۳۷۴.
- ۱۶- خسروی محمدرضا: *جغرافیای تاریخی تربت حیدریه «زاوره باستان»*، به نشر، مشهد، ۱۳۶۴.
- ۱۷- دهخدا، علی اکبر: *لغت نامه*، زیر نظر دکتر و دکتر سعید جعفر شهیدی، امیرکبیر، تهران، امیرکبیر، ج ۴

- ۱۸- رشیدالدین فضل الله، *تاریخ مبارک غزواتی*، ستفن، اوستین، انگلستان، ۱۹۴۰.
- ۱۹- زوزنی، حسین، *المعادر*، تصحیح تقی بینش، باستان، مشهد، ۱۳۴۵.
- ۲۰- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم: *رجال تشرق خراسان*، (ج ۱، رجال خواف تا قرن نهم)، به نشر، مشهد، ۱۳۷۰.
- ۲۱- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم: *سیمای هزارساله خواف*، به کوشش شورای اسلامی خواف، ۱۳۸۲.
- ۲۲- زنده دل، حسن، *مجموع راهنمای جامع ایرانگردی خراسان*، تهران ۱۳۷۷.
- ۲۳- صفا ذبیح الله، *تاریخ دیالمه غزنویان*، مطبوعات علی اکبر، علمی تهران ۱۳۲۶.
- ۲۴- عباس، پرویز: *تاریخ دیالمه غزنویان*، مطبوعات علی اکبر، علمی تهران ۱۳۲۶.
- ۲۵- فصیح خوافی، احمد: *مجموع فصیحی*، ج ۳، تصحیح محمدرخ، مشهد، ۱۳۳۹، ج سوم، کتابفروشی باستان.
- ۲۶- سعدی، مصلح بن عبدالله: *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- ۲۷- کسروی، احمد: *کاروند*، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۶.
- ۲۸- گذار، آندره: *اثار ایران*، ج ۲، ترجمه ابوالحسن لرومقدم، آستان قدس رضوی مشهد، ۱۳۹۶.
- ۲۹- لباف خانیکی، رجب علی: *گزارشات*، کیهان علمی، سال ۵، ش ۴، تیرماه ۱۳۷۲.
- ۳۰- مجدخوافی، *روضه الخلد*، به کوشش محمد فرخ، تصحیح خدیوچم، نشر زوار، تهران، ۱۳۴۵.
- ۳۱- مولف ناشناخته، *حدودالعالم*، تصحیح منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۲- مشکور، محمدجواد: *ایران در عهد باستان*، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۴.
- ۳۳- مقدسی، محمد بن احمد: *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، کلویان، تهران، ۱۳۶۱.
- ۳۴- میرخواند، سیدبرهان الدین محمد خوارزمشاه: *روضه الصفا*، پیروز، تهران، جلد پنجم، ۱۳۳۹.
- ۳۵- مصاحب، غلامحسین: *دایره المعارف فارسی*، موسسه انتشارات فرانیکن.
- ۳۶- معین، محمد: *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- ۳۷- ناصر خسرو قبادیانی، ابو معین حمید الدین: *سفرنامه*، تصحیح ابیسیاقی، زوار، ۱۳۶۳.
- ۳۸- مستوفی، حمدالله: *نزهة القلوب*، ذنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
- ۳۹- نسوی، محمدبن احمد: *تاریخ جلالی*، ترجمه محمدعلی نضاح، سعدی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴۰- وصاف الحضرة: *تاریخ وصاف*، به کوشش عبدالحمید آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.
- ۴۱- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله: *معجم البلدان*، بیروت، ج ۳ و ۴، ۱۹۷۹.
- ۴۲- یعقوب احمدبن یعقوب: *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.